

حضرده بر اهل خرد

چکیده

در این وجیزه سعی شده است تا به برخی از نکات ظریف کتاب ادبیات فارسی سال اول دبیرستان پرداخته شود. کتاب مذکور نسبت به کتابی که دانش‌آموزان در سال‌های گذشته می‌خواندند، بسیار جامع و جذاب است و شرح و گزارش نویسندگان سترگ بر جذابیت آن افزوده است. اما در برخی موارد، که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود، جای بحث و چند و چون باقی می‌گذارد. گرچه در نقد هرمنوتیک جدید، قطعیت معنایی متنی، بی‌معنا و گزافه است و «این است و جز این نیست» اساسی ندارد اما تا حدود زیادی می‌توان معنا و مفهوم یک اثر، یک شعر یا یک عبارت و بیت را آشکار کرد.

کلید واژه‌ها:

کتاب ادبیات فارسی سال اول، شعر، متن، هرمنوتیک.

سید محسن

مهدی نیاجویی

کارشناس ارشد زبان

و ادبیات فارسی

و دبیر

دبیرستان‌های بابل

«دگر باره بیدار شد خفته مرد / بر آشفت و رخسارگان کرد زرد»

در بیت مذکور «روی زرد کردن، کنایه از «خشمگین شدن» است اما در بیت مورد بحث، به نظر می‌رسد که به معنای «شرمنده و خجل» باشد.

۲. در درس هشتم (خط خورشید) به نظر می‌رسد که در معنای بند سوم (پاره سوم) دقت لازم به عمل نیامده است: «گرچه گاهی شهبابی / مشق‌های شب آسمان را / زود خط می‌زد و محو می‌شد». در مصراع‌های یاد شده از «کشتن» یا «شهید شدن» سخنی به میان نیامده است. «شهاب» استعاره از مبارزان و «مشق شب»، حکومت نظامی است. همان‌طور که معلم شاگرد را موظف می‌کند که مشق شب بنویسد، حکومت نیز مردم را موظف می‌کند که از خانه بیرون نیایند. نهاد «زود خط زدن و محو شدن» مبارزان‌اند نه مزدوران رژیم؛ یعنی، مبارزان، حکومت نظامی را درهم می‌شکستند و از خانه بیرون می‌آمدند (مثلاً شعار می‌نوشتند یا شب‌نامه پخش می‌کردند) و به سرعت پنهان می‌شدند. در پاره دیگر این شعر است که از کشتن و شهید شدن سخن به میان آمده است اما نویسندگان محترم، مصراع‌های یاد شده را چنین معنا کرده‌اند: «مبارزان به شهاب‌هایی تشبیه شده‌اند که می‌درخشیدند اما به زودی آن‌ها را خاموش می‌کردند (می‌کشتند).

۳. در درس بیستم (سفر به بصره) آمده است: «چون به بصره رسیدیم، از برهنگی و دیوانگان مانده بودیم و سه ماه بود که موی سر باز نکرده بودیم و خواستم که در گرمابه روم». مؤلفان کتاب عبارت «موی سر باز نکرده بودیم» را به معنای «اصلاح نکردن موی سر» گرفته‌اند؛ در حالی که فاطمیان (اسماعیلیه) موی سر خود را بلند می‌کردند و می‌بافتند. پس هنگام رفتن به گرمابه ناگزیر بودند آن را باز کنند. ناصر خسرو در دیوانش به بلندی و درازی موی سر خود اشارت دارد: «گیسوی من به سوی من‌ند و ریحان است»



مؤلفان
سخن‌سنج
عبارت «خدمت
کردن» را به
معنای «احترام
کردن» گرفته‌اند؛
این عبارت در
متون مختلف به
معنای «احترام
کردن» آمده است
اما به ذهن می‌آید
که در این جا
چندان مناسب
نباشد و معنای
در خور آن «کار
کردن، دلاکی و
کیسه‌کشی»
باشد؛ یعنی،
کارگران حمام
آمدند و وظیفه
خود را، که دلاکی
باشد، انجام
دادند، نه احترام
و بزرگداشت
مشتری را

آدمی) که شعری است از شاعر تاجیک، عبید رجب، نویسندگان اهل قلم در شرح و گزارش مصرع، «لفظی که از لطافت آن جان کند حضور» چنین آورده‌اند: «لفاظ آن به لطافت جان است» که زیباست اما این سخن، جای سخن دارد. بی‌گمان اگر مقصود شاعر تشبیه بود، زبان فارسی را به چیزی مانند گل؛ که برای مخاطبان، محسوس‌تر باشد، مانند می‌کرد. به نظر می‌رسد که در ذهن شاعر، چیز دیگری بوده است. او، زبان فارسی را «جان‌بخش» پنداشته و گفته است که زبان فارسی از بس ظریف و لطیف است به هنگام خواندن، به کالبد خواننده و شنونده، جان می‌دهد.

۷- در درس نوزدهم، در آغاز درس آمده است: «ناگهان از طرف دیگر، صدای دورباشی بلند شد.» مؤلفان گران‌سنگ، واژه «دورباش» را به معنای «بروید کنار» در نظر گرفته‌اند که درست هم است اما ذکر نکته‌ای خالی از لطف نیست و آن هم، این است که «دورباش» در اصل لغت «تیزه‌ای است دو شاخ» که فراش آن را به دست می‌گرفت و پیشاپیش پادشاه حرکت می‌کرد تا مردم از سر راه کنار بروند. این واژه در فرهنگ معین چنین تعریف شده است: «تیزه‌ای دو شاخه دارای چوبی مرصع که در قدیم پیشاپیش شاهان می‌برده‌اند تا مردم بدانند که پادشاه می‌آید و خود را به کنار بکشند.» پس، در واقع «دورباش» در عبارت مذکور، مجازاً به معنای «صدای دارنده دورباش» است.

منابع

۱. شمیسا، سیروس؛ فرهنگ اشارات، فردوسی، سال نشر ؟.
۲. ذوالفقاری، حسن و همکاران؛ ادبیات فارسی (۱)، شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۸۷.
۳. معین، محمد؛ فرهنگ معین، ج ۲، چاپ دوازدهم، امیرکبیر، ۱۳۷۷.
۴. مهجوریان نماری، علی اکبر؛ واژه‌نامه تبری در اشعار نیما، چاپ اول، خاور زمین، ۱۳۸۱.
۵. یوشیج، نیما، مجموعه کامل اشعار، نگاه، چاپ دوم، ۱۳۷۱.

گرچه به چشم تو همی تافته مار آید
(دیوان ۱۶۲)

یا:
«همه پارسایی نه روزه است و زهد
نه اندر فزونی نماز و دعاست
نه جامه کیبود و نه موی دراز
نه اندر سجاده نه اندر وطاست»
در کتاب «النقض» آمده است: «... که مجیر خارجی اگر مار سیاه ببیند بر سینه خود، دوست‌تر دارد که گیسوی سیاه علویان و فاطمیان» (به نقل از فرهنگ اشارات سیروس شمیسا، ص ۵۶۸).

۴. در همین درس (سفر به بصره) آمده است: (چون از در رفتیم، گرمابه‌بان و هر که آن جا بودند، همه بر پای خاستند و بایستادند چندان که ما در حمام شدیم و دلاک و قیم درآمدند و خدمت کردند...»، مؤلفان سخن‌سنج عبارت «خدمت کردن» را به معنای «احترام کردن» گرفته‌اند؛ این عبارت در متون مختلف به معنای «احترام کردن» آمده است اما به ذهن می‌آید که در این جا چندان مناسب نباشد و معنای در خور آن «کار کردن، دلاکی و کیسه‌کشی» باشد؛ یعنی، کارگران حمام آمدند و وظیفه خود را، که دلاکی باشد، انجام دادند، نه احترام و بزرگداشت مشتری را.

۵. در دنباله درس بیست و دوم، شعر حفظی (تو را من چشم در راهم)، نویسندگان محترم کتاب واژه «تلاجن» را «درختی جنگلی» معنا کرده‌اند اما این واژه در «در واژه‌نامه تبری در اشعار نیما» چنین تعریف شده است: «گیاهی بوته‌ای به ارتفاع یک متر و اندی، پر از گل‌های زرد که اطراف یوش به فراوانی وجود دارد. در بهار و تابستان سبز است و در زمستان خشک می‌شود. بوته‌اش دارای خاصیت دارویی است. اهالی، گل‌هایش را چیده و برگ‌هایش را مثل سبزی با برنج قاطمی می‌کنند و می‌پزند. این بوته در ارتفاعات کوهستانی نمی‌روید.»

۶. در درس بیست و چهارم (تا هست عالمی، تا هست